

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الإمام أمير المؤمنين علي (عليه الصلاة والسلام): «الإنصاف يرفع الخلاف و يوجب الائتلاف».

راجع به بحث انصاف من یادم هست در یکی از هفته‌ها در همین کلاس بحث‌هایی را داشتیم. منتها این نهاد یک نهادی است که هر چه درباره‌اش صحبت بشود، هم از حیث اجتماعی، هم از حیث اخلاقی به نظر من جا دارد و لذا ممکن است ما دو سه بحث را راجع به این مطلب محضر شما داشته باشیم و بیشتر هم هدف این است که از معارف اهل بیت استفاده بکنیم برای اخلاق خودمان، ساخت خودمان.

یادم هست آن وقت که وارد شدیم عرض کردم انصاف می‌دانید در فقه ما در حدّ مثلاً ممکن است بگوییم یک عمل اخلاقی در این حد، آدم انصاف داشته باشد خوب است این‌طور بگوییم حالا یا فتوا به استحبابش هم می‌دهیم یا حتی ممکن است در استحبابش هم شک بکنیم، بر این اساس بگوییم هر ارزش اخلاقی الزاماً مستحب نیست یا ترکش مکروه نیست که حالا بحث‌هایی دارد جای خودش.

ولی وقتی که می‌رویم در خدمت اهل بیت و حتی قرآن، می‌بینیم که با مقوله انصاف یک رفتار دیگری دارد شارع و مبین شریعت. البته در قرآن یادم نمی‌آید کلمه انصاف باشد اما بعضی از تعابیر است مثل عدل «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» که حضرت امیر (علیه السلام) تفسیر کردند عدل را به انصاف. فرمودند: «العدل هو الانصاف» یا به این مضمون. از این جهت عرض می‌کنم هم قرآن وارد این مقوله شده هم روایات.

یک روایتی باز یادم هست آن زمان خواندیم که «الانصاف افضل الفضائل» تعبیر را دقت می‌کنید «افضل الفضائل» با فضیلت‌ترین فضیلت‌ها انصاف است. در این حدیثی که امروز برای‌تان انتخاب کردیم از امیر المؤمنین حضرت می‌فرمایند: انصاف دو کار اساسی می‌کند.

1- «یرفع الخلاف» اختلافات را برمی‌دارد و بالاتر، نه این‌که اختلافات را بردارد و دیگر هر کسی راه خودش را بگیرد و برود. مثل دو نفر که آشتی می‌کنند ولی کار هم با هم ندارند نه. «و یوجب الائتلاف» که البته تلفظ درستش است. این همزه ائتلاف... گاهی در دعاها هم دیدم بعضی‌ها حتی در قنوت نماز هم اشتباه می‌خوانند، بعضی از این امام جماعت‌ها یا جمعه‌ها هر کجا همزه وصل است، الف و لام می‌آید، کسره همزه وصل برود برای لام. یعنی وقتی می‌گوییم: «و الاستعانة» و «الاستقامة» این‌جا هم باید بگوییم: «یوجب الائتلاف» وقتی راحت‌تر می‌گویند: «یوجب الائتلاف» این درست نیست ولی می‌گویند.

حضرت می‌فرمایند: انصاف هم اختلاف را از بین می‌رود، بلکه انسان‌ها را به هم نزدیک می‌کند، جامعه را یکپارچه می‌کند. اگر دقت بکنید آن حدیث شریف یک بحث اخلاقی فردی را مطرح می‌کرد، می‌گفت: «افضل الفضائل» در واقع بیشتر برای خود منصف، انصاف چه اثری دارد. اما در این حدیث شریف جنبه‌ی اجتماعی انصاف را در نظر گرفته. لذا این‌ها با هم منافات هم ندارد. یک جا خاصیت فردیش را می‌گوید، یک جا خاصیت اجتماعی.

راجع به انصاف این‌که حالا بخواهیم معنا بکنیم، فکر نمی‌کنم در جمع شما یا کسانی که صدا را گوش می‌کنند، نیاز باشد ما انصاف را معنا بکنیم. اگر انصاف را به همان عدالت که حضرت امیر معنا می‌کنند، عدل قرآن را به انصاف معنا می‌کنند، کافی است که دیگر معنای انصاف را فهمیده باشیم و لذا انصاف با این نگاه از شاید بگوییم حتی غیر مستحب، یک ارزش اخلاقی شروع می‌شود می‌آید به مرز مستحب می‌رسد و خیلی وقت‌ها به مرز وجوب می‌رسد. به طوری که ترکش می‌شود حرام و خودش می‌شود واجب.

مهم - بحث اخلاقی داریم - این است که بتوانیم خودمان را به این صفت مزین بکنیم و البته دیگران را هم به این جهت بخوانیم. خوب این مشروط به این است که ما ببینیم مقوله انصاف چه کارهایی را می‌تواند انجام بدهد. من یک فرصتی شد دیشب روی این موضوع فکر بکنم، البته از من فارغ از حوادث واقع هم نیست، به بعضی از این حوادث هم من ناظر هستم.

اولین مطلب این است که انسان منصف به خیلی از گناهان دیگر آلوده نمی‌شود. این کم ثمری نیست. شما تصور بکنید یک انسانی در داوری‌اش، منصفانه داوری بکند یا در داوری‌اش خدایی ناکرده جانبدارانه داوری بکند، می‌شود غیر انصاف، غیر عدل. انصاف مقابل ظلم. انصاف مقابل جانبدارانه بودن. انصاف مقابل بی‌طرف نبودن. این‌ها است دیگر. یک شخص منصف هیچ وقت جانبدارانه قضاوت نمی‌کند. هیچ وقت بی‌طرفی خودش را از دست نمی‌دهد، منصف همیشه بی‌طرف است. منصف همیشه سعی می‌کند طوری نشود که به احدی ظلم بشود. خوب این‌ها پس اولین ثمره انصاف این است که انسان به خیلی از، نمی‌گویم به هیچ گناهی نمی‌افتد، ولی خوب به خیلی از گناهان دیگر آلوده نمی‌شود و این ثمره کمی نیست.

نکته دیگری که هست این است که انصاف - حالا من این‌طور نوشتم - دقت انسان را بالا می‌برد. نه این‌که می‌خواهد از جاده انصاف خارج نشود، نه این‌که می‌خواهد در داوری‌اش دقیق باشد، از جاده انصاف خارج نمی‌شود به این خاطر دقت را بالا می‌برد. داوری دقیق می‌کند، ادامه‌اش عرض بکنم ثمره کارهایش را در نظر می‌گیرد.

یک زمانی دیدم در این صحبت‌های جناب آقای شبیری (سَلَمَهَم اللهُ) در همین جرعه‌ای از دریا بحث‌هایی دارد می‌گوید: یک زمانی یکی از علمای مثلاً تهران، حالا تهران فکر نکنم ایشان، یک اجازه‌ای از جناب میرزا محمد حسن شیرازی، میرزای بزرگ گرفته بود برای تصرف در وجوهات و رتق و فتق و مصالحه و اجازه‌ای که علما می‌دهند. به جناب میرزا خبر دادند که ایشان دارد از این اجازه سوء استفاده می‌کند یا آن دقت لازم را نمی‌کند. یک بذل و بخشش‌هایی دارد یا حتی در زندگی خودش یک توسعه‌هایی داده. نامه به دست میرزا می‌رسد و در آن نامه درخواست شده بود که شما اجازه‌تان را پس بگیرید.

جناب میرزا امروز، فردا، پس فردا مدام تأمل. برای اطرافیان میرزا با دقتی که میرزا داشته نسبت به سهم امام و این‌ها، برایشان سؤال بود که چرا این دست و آن دست می‌کنید؟ بالاخره یک نامه‌ای آمده، ظاهراً هم نامه درست است مفاد نامه و ایشان دارد سوء استفاده می‌کند. ایشان گفته بود: ببینید این آقا یک احترامی داشت نزد مردم، قبل از اجازه من. من که به او اجازه دادم، تصرفات، این یک آبروی مضاعفی پیدا کرد. خیلی مهم بود اجازه میرزا، تکان می‌داد فرد را و جامعه را نسبت... نگاه جامعه را به آن فرد. شاید خیلی متفاوت بود با برخی از اجازات امروز از نگاه دید مردم. میرزا اجازه به او داده، کافی بود که دیگر فتح تهران بکند با این اجازه. گفته بود: من این اجازه را که دادم، خوب یک اعتبار مضاعفی پیدا کرد. الآن که این اجازه را پس بگیرم و علنی بکنم، خوب این آبروی ثانوی که می‌رود، آن مقدار آبرویی هم که قبل از اجازه من داشت، آن هم می‌رود. یعنی اگر تا امروز به عنوان یک آخوند به او نگاه می‌کردند، پشت سرش نماز هم می‌خواندند، دیگر نمی‌خواندند. خوب من مجاز هستم این آبرویی که دادم از او پس بگیرم، چون مشروط بوده اما مجاز نیستم آن آبرویی که داشت از او بگیرم. البته میرزا ساکت نشست. چون نسبت به سهم امام حساسیت باید باشد. ای کاش فرهنگ همه به این جا برسد که اگر کسی فساد کرد متناسب با خودش یعنی با هو و جنجال و این چیزهایی که گاهی بعضی از این بچه‌ها مطرح می‌کنند، نه در شکل مناسب خودش با افراد برخورد بشود. بعد هم میرزا نامه نوشت که آقا یک چنین گزارشی رسیده برای من و شما حواست را جمع بکن و آلا دیگر شما مجاز نیستی و ما ناچار هستیم اقدام بکنیم، آن دیگر چاره‌ای نیست و مؤثر هم افتاد. می‌گویند: طرف متنبه شد، حواستش را جمع کرد.

می‌خواهم عرض بکنم که باز این طرف نیفتیم که روی بعضی از فسادها چشم ببوشیم به خاطر این استدلال. اما ببینید من این را می‌خواهم عرض بکنم حالا در این مناقشه نبریم آن را، این دقت یک عالم، یک انسان که می‌گوید: من یک آبرویی دادم، این را می‌توانم از او بگیرم اما آبرویی که داشت شرعاً برایم صاف نیست که بخوام بگیرم و این را خارج از انصاف می‌بینم، خارج از عدل می‌بینم، خارج از هر چه تعبیر بکنید آن اخلاق حسنه می‌بینم.

این است که حالا ما خودمان دوستان آیا در قضاوت‌هایمان، در داوری‌هایمان، سعی می‌کنیم رعایت انصاف را بکنیم یا نه؟ سعی می‌کنیم خودمان را جای دیگری بگذاریم، سعی می‌کنیم دیگری را جای خودمان بگذاریم یا نه؟

اثر دومی که دارد انصاف - من این‌طور نوشتم - نوشتن عقل اکتسابی را بالا می‌برد. ببینید از روایات استفاده می‌شود که انسان‌ها

دو نوع عقل دارند. یک عقل، عقل فطری خداداد است و شاید انسان‌ها از این جهت در یک سطح نباشند. یک کسی فطن، حکیم یا حکیم‌تر، آفریده شده. مستعدتر تا دیگری. اما یک عقلی داریم به تعبیر حضرت امیر (علیه الصلوة و السلام) که فرمودند: «العقل عقلان» ایشان تعبیر می‌کند به «عقل بالتجربة» یعنی عقل اکتسابی. این عقل دست خود ما است. یعنی ممکن است انسان در اثر مطالعه، در اثر آن فکر «خیر من عبادة سنة» در اثر تجربه دیگران، در اثر بررسی حوادث واقعه، حکمت و عقلش برود بالا و لذا در حوادث خوب عمل بکند.

یک شوخی می‌کنند می‌گویند: میرزای رشتی، میرزا حبیب الله گفته بود که شیخ انصاری که فوت کرد علمش را داد به من، عقلش را داد به میرزا - همین میرزای بزرگ - و زهدش را هم با خودش به گور برد. حالا البته «فتأمل» که علمش را داد به من، شاید ایشان قدری... حالا خدا رحمت بکند همه‌شان را از جاده انصاف ایشان... چون میرزا خیلی اهمیّت علمیش، حتی زهد این‌ها، زهد شیخ هم به گور نرفت و بعداً هم خیلی‌ها همان زهد را داشتند. حالا کمتر، بیشتر.

ولی در هر صورت ایشان عقل را نسبت به میرزا داده بود. خوب جناب میرزا همین‌طور بوده. هم ذاتاً فطن بوده و هم با این مرجعیّت طولانی و عام. ما کمتر مرجعی داریم از نظر گستره زمانی و گستره حوزه‌های مرجعیّت مثل جناب میرزای بزرگ شده بود و فکر بکنم اگر بعد از شیخ هم زمام را دست گرفته باشد، یعنی 1281 که شیخ فوت می‌کند، تا 1312 که میرزا فوت می‌کند، یعنی حدود سی سال مرجعیّت این‌طور... خوب عقل انسان را خیلی بالا می‌برد و آن حرکتی هم که الان از میرزا نقل کردم، حاصل آن عقل حالا یا ذاتیش یا اکتسابی یا هر دو است.

انصاف باعث می‌شود که انسان... چون مدام می‌خواهد رعایت انصاف را بکند، مطالعه‌اش بالا می‌رود، تجربه‌اش بالا می‌رود، زبانش کنترل می‌شود و زبان کنترل بشود، اثر مستقیم روی رشد عقل دارد. این طبیعی است. کنترل زبان فقط کنترل زبان نیست، عقل را بالا می‌برد. به هر حال هست، حالا من بخواهم بشمارم، دارم و قتم می‌گذرد و چون بحث تمام نمی‌شود، إن شاء الله می‌گذاریم برای دو هفته آینده، ادامه بحث را. در همین زمینه حالا مگر یک چیز خاصی پیش بیاید که بخواهیم آن را بحث بکنیم. من معتقد هستم روی این مسئله یک مقدار مطالعه کنیم. مطالعه هم نه فقط همین مطالعه بکنیم که یاد بگیریم. مطالعه بکنیم که در زندگی مان... یعنی آدم چشم که باز می‌کند، از خواب که بلند می‌شود، می‌بیند چه مقتضای انصاف است، عمل بکند تا شب که می‌خواهد بخوابد. حالا نبرد آن را در بحث‌های معنوی، می‌گویند: پیامبر وقتی از خواب بلند می‌شدند، اولین کاری که می‌کردند سجده بود. سجده می‌کردند، خدا را شکر می‌کردند که نعمت بیداری را داد، برای یک فرصت دیگر. خود این مصداق انصاف است. یعنی انسان منصف باشد می‌شود شاکر. شد شاکر، حرکاتش را کنترل می‌کند. اگر با این نگاه، نگاه بکنیم که اصلاً همه می‌رود در لاین انصاف. حتی نماز خواندن هم در این فاز معنا می‌شود.

اما حالا اگر ما تا آن حد هم گسترشش ندهیم، یعنی حداقل در بحث‌مان نبریم. خیلی آثار دارد. به دو اثرش امروز اشاره کردیم، انصاف دقت را بالا می‌برد، انسان را در داوری دقیق می‌کند. دوم عقل انسان را اضافه می‌کند، برای کارهای مختلف. حالا سه، چهار، پنج هم هست که إن شاء الله در هفته‌های آینده عرض می‌کنم.

اگر فراموش نکرده باشید ما عرض کردیم آیا قضا مفهوماً و حکماً، دو نکته، یکی از نظر اصطلاح، دوم از نظر حکم آیا در غیر فصل خصومت هم می‌آید یا نمی‌آید؟ راجع به مفهوم عرض کردیم اختلاف است. اگر آمدیم گفتیم که قضا فصل خصومت بین متخاصمین یا متخاصمین هست، دیگر در حدود، در تعزیرات، در ثبوت هلال دیگر نباید بگوییم قضاوت. در حالی که دیدید برخی اصطلاح قضا را به گونه‌ای معنا کرده بودند که در این‌جا هم می‌آید. منتها من صریح گذشتم، گفتم این فقط جنبه‌ی شکلی دارد که آدم یاد بگیرد، مهم بردن احکام قضا است در غیر فصل خصومت. ما إن شاء الله روزهای آینده خوب خیلی بحث راجع به قضا خواهیم داشت. یکیش بحث شرایط قاضی است. یکی هم بحثی که قبلاً داشتیم گستره حکم قضایی. این بحث که دیگر گذشت.

آیا این بحث‌ها فقط برای فصل خصومت است یا در غیر فصل خصومت هم اگر حکمی صادر شد، حالا چه شما به آن بگویید حکم قضایی یا بگو حکم حکومی یا اصلاً بگو X یک چیزی، حالا هر چیزی که می‌خواهی بگو. آیا این احکام می‌آید یا نمی‌آید؟ عرض کردم که در مسئله اختلاف است. یک کلامی از شیخ برای‌تان آوردم، البته یک مقدار هم با سرعت گذشتیم، چون وقت نبود. دیدید آن‌جا شیخ انصاری می‌فرمود که ما اگر به هر دلیلی شما بگو مقبوله ابن حنظله بگو پیش نیامدن هرج و مرج، بگو

اجماع، بگو سیره. شیخ می‌فرمود، می‌گفت: این‌ها را شما در حکم قضایی در فصل خصومت می‌توانید استفاده بکنید و آلا در غیر فصل خصومت نمی‌توانی از احکام حکم قضایی استفاده بکنی و لذا فرمود: اگر حاکم شرع حکمی بکند ولی شما براساس تقلید یا اجتهاد آن حکم را قبول ندارید، این‌جا دیگر نمی‌گوییم حکم قضایی است یا حکم حکومتی است باید قبول بکنیم. اگر حاکم شرع براساس کفایت چشم مسلح در دیدن ماه، حکم کرد به ثبوت هلال ولی توی شهروند یا تقلیداً یا اجتهاداً معتقد هستی باید با چشم سر دیده بشود، دیگر این‌جا نمی‌گوییم حکم قضایی یا مقبوله ابن حنظله یا هرج و مرج، این‌جا اگر شما مجتهد هستی از خودت، اگر مقلد هستی از مجتهد و لذا می‌گفت: حکم حاکم در این جاها تا وقتی که حجت در خلاف نداری، و آلا نه. در حالی که یادتان باشد شیخ انصاری در حکم قضایی می‌گفت: ولو محکوم علیه حجت بر خلاف دارد، باید به حکم قضایی تن بدهد. منتها یادتان باشد ایشان به مقبوله ابن حنظله تمسک می‌کرد، چیزی که ما زیر بارش نرفتیم. ما رفتیم سراغ همان هرج و مرج و وحدت رویه قضایی، نظم اجتماعی چیزهایی که حالا دیگر گذشته ولی از جزئیات که بگذریم، ایشان نظرش این است.

یک آقای دیگری که در این زمینه حرف دارد، من عرض بکنم و یک نتیجه‌گیری بکنم و بحث را تمام بکنم، مرحوم آقای خوبی است که چون متن ما هم ایشان است. از مبانی داریم می‌خوانیم. ایشان البته نه در این جاها، نه در کتاب مبانی تکمله، این را در شرح عروه وقتی که صاحب عروه بحث نفوذ فتوا را بیان می‌کند، عرض کردم برای‌تان که صاحب عروه یک بحث کتاب القضا دارد در عروه که مستقل است، جلد سه عروه. یک قسمت هم در همان اول عروه دارد.

یک چیز هم من سه شنبه بود عرض کردم اسم نائینی را آوردم و عرض کردم ایشان در المکاسب و البیع این بحث را دارد و گفتم: نمی‌دانم ایشان کتاب قضایی دارد یا ندارد. یکی از دوستان فاضل آوردند که ایشان کتاب القضا دارد. منتها من احتمال دادم که از همان کتاب البیعه کنند و آوردند مستقلاً چاپ کردند. آوردند من دیدم، بعد رفتم گیر آوردم خریدم، دیدم نه؛ کتاب مستقلاً است. یعنی آقای نائینی کتاب مستقلاً دارد به نام کتاب القضا. آقای خود خراسانی دارد. حالا آقا ضیاء هم آن‌جا چاپ شده ولی من ایشان کتابش را قبلاً داشتم، آقای رشتی همین‌طور، ولی دیدم این دو نفر هم کتاب القضا دارند.

مرحوم آقای خوبی ایشان در اصل مدعی این است که مخالف است. در هر دو جهت مخالف است. یعنی هم از نظر این‌که ما اصطلاح قضا را در غیر فصل خصومت ببریم، هم حکمش را در غیر فصل خصومت ببریم. اما از نظر اصطلاح می‌گوید: ببینید قضا یعنی «انحاء الخصومة»، «اتمام الامر»، «فصل الخصومة» این‌ها معانی به هم نزدیک است و قاضی هم به این جهت به او قاضی می‌گویند که خصومت را تمام می‌کند. لغت هم نگاه بکنید قضا یعنی فصل خصومت کرد، کار را تمام کرد. انهی، تمام کردن کار. اتمام، تمام کردن. اگر خصومتی نباشد، اتمام خصومتی نیست تا شما از کلمه قضا استفاده بکنید.

و لذا به نظر ایشان اگر کسی مثلاً بگوید: قاضی حکم کرد، قاضی قضاوت کرد. چه گفت؟ گفت: فردا اول ماه است. ایشان غلط می‌داند یا مثلاً بگوییم قاضی قضاوت کرد. چه کار کرد؟ برای فلان مسجد متولی تعیین کرد. برای فلان بچه یتیم قیم تعیین کرد. ایشان معتقد است که این اصطلاح غلط است. نمی‌خواهد بگوید من این‌طور می‌گویم، می‌خواهد بگوید اصلاً معنای قضا توانایی ندارد. مقتضی ندارد در غیر خصومت بیاید. یا باید معنای کلمه را عوض بکنید، خوب این دست شما نیست. یا اگر بخواهید وفادار بمانید به عرف و لغت عرب، عرف و لغت عرب به شما اجازه توسعه نمی‌دهد.

حالا این را عرض کردم به هر حال یک بحث شکلی است. اما مطلبی که بعد دارد می‌گوید: - در واقع ریشه هم از همان جا می‌گیرد. در بحث ولایت بر غیر فصل خصومت مثل نصب قیم، در مثل یتیم، نصب متولی، در مثل اوقاف، حکم به ثبوت هلال یا نمی‌دانم عرفات یا قربان این‌ها روزهای مهم اسلامی است. حتماً دیگر ادامه بدهید، می‌رود در بحث‌های سیاسی و تشکیل دولت و تشکیل حکومت و فصل رتق و فتق و این‌ها و حتی اجرای حدود. حالا ایشان ممکن است اجرای حدود را به یک دلیل دیگری قبول بکند که قبول دارد.

چون آقای خوبی از کسانی نیست که بگوید اجرای حدود در عصر غیبت جایز نیست. می‌گوید: نه، اگر کسی متمکن باشد، جایز است، بلکه واجب است ولی خواسته باشیم از باب قضا پلی بزیم به آن باب‌ها، ایشان می‌گوید: دلیلی ندارد. کلمه قضا هم دلالت نمی‌کند، ادله‌ای هم که ما داریم، ایشان به شما عرض بکنم معتبره ابن حنظله را قبول ندارد. لذا دستش از ابن حنظله خالی است، از یک طرف، باز است از یک طرف، دیگر استدلال نمی‌کند. چون در روایت ابن حنظله بود: من حاکم قرار دادم. ایشان بیشتر روی روایت ابو خدیجه می‌ایستد، روایت ابو خدیجه را صحیح می‌داند. در آن‌جا بود که من او را قاضی قرار دادم. تا

این جایی که من یادم هست و ایشان هم در این جا اشاره می‌کند، می‌گوید: قضاوت است. قضاوت هم که بنا شد بابش کجا باشد؟ فصل خصومت.

و لذا ایشان می‌فرماید که این مناصب، یعنی این که بگویم فقیه یا مجتهد برود در ثبوت هلال. برود در اجرای حدود، برود در نصب متولی. برود در نصب قیّم، می‌گوید: دلیل دیگر می‌خواهد و ما دلیل دیگری نداریم. البته به شما بگویم کسی مجموعه فقه ایشان را آشنا باشد، ایشان در حدّ امور حسبیّه برای فقیه ولایت قائل است. مثل ثبوت هلال و این‌ها را که می‌گوید: اصلاً این‌ها هیچ، این نه می‌رود در بخش قضا و نه می‌رود در بخش حکومت. اصلاً ایشان می‌گوید: هیچ وقت پرسیدید: سه شنبه چه وقت است، چهارشنبه چه وقت است؟ شش اردیبهشت چه وقت است؟ خوب همین‌طور نپرسیدید اوّل شوال چه وقت است که بحثش را ملاحظه بکنید در فقه و مصلحت، من مطلب ایشان را آوردم و حالا به زعم خودمان اشکالش را هم عرض کردم که نه اوّل شوال با شش شهریور فرق می‌کند با هشت اردیبهشت فرق می‌کند ولی به هر صورت تفکر است دیگر. حالا یک بحثی است، تفکر هم احترام دارد. ایشان مخالف است.

آیا قضا در غیر فصل خصومت می‌آید؟ دو تا سؤال. 1- مفهوماً می‌آید یا نه؟ دیدید اختلاف است.

2- آیا حکماً می‌آید یا نه؟ از آثار مهمّش هم همین بحثی است که یکی دو بار اشاره کردیم. راجع به گستره حکم قضایی. خوب دیدید ما چقدر گسترده کردیم حکم قضایی را. ممکن است همان گستره را در حکم غیر قضایی، حالا بین فصل خصومت بدهیم، ممکن است ندهیم.

بپذیرید که این بحث برای کتاب القضاء دیگر نیست. این باید برود در بخش کتاب سیاسات که بحث چهارشنبه‌مان است. حالا ما چون خوشبختانه آن بحث هم در کنار این بحث داریم، حالا ممکن است حالا فاصله بیفتد ولی بنا نیست از بین برود. دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. اگر توفیقی باشد، خداوند توفیقی بدهد ما ان شاء الله در آن جا عرض می‌کنیم.

روز اوّلی که ما، حالا اوّل که می‌گویم روز دوم، سوم بود یک مسئله مطرح کردیم به عنوان مسئله اوّل چه بود؟ یکی تعریف قضا، حدود قضا که قضا کجاها به کار می‌رود، گستره شناسی حکم قضایی، آیا قضا در غیر فصل خصومت هم می‌آید، حدود، قصاص، تعزیرات که دیدید ولی من دیشب که نگاه می‌کردم به آن برگه - چون آن برگه همیشه روی میز من است - دیدم ما هنوز یک مواردی داریم که باید به آن برسیم، مثلاً هیئت‌های حلّ اختلاف. حالا با تعریفی که عرفاً دارد یا در حقوق دارد. حالا این را فردا دیگر برای‌تان... می‌خواهم الآن فقط طرح بحث بکنم که فکر بکنید. هیئت‌های نظارت، گاهی در یک اداره، در یک حکومت، یک هیئتی به نام نظارت... هیئت منصفه، در بخش مطبوعات می‌گویند هیئت منصفه. هیئت تجدید نظر، گاهی هم می‌گویند نه تجدید نظر دادگاه، آن نه. لذا برای این که با آن دادگاه اشتباه نشود، می‌گویند: تجدید نظر اجرایی، یک اصطلاح حقوقی است. همین شورای حلّ اختلافی که در شهرها تشکیل شده، کمیته‌های انضباطی. کمیته انضباطی دانشگاه. کمیته انضباطی ارتش، جریمه کردن پلیس که دیگر کم و بیش به تور همه‌مان خورده. پلیس داوری می‌کند، جریمه می‌کند یا مدیریتهایی که گاهی داوری می‌خواهد. در کارخانه می‌شود کسی مدیریّت داشته باشد، مثلاً تنبیه نداشته باشد. نخواهد اختلاف بین کارگران یا زیر مجموعه را رسیدگی بکند.

این‌ها ماهیتش چیست؟ من نگاه می‌کردم احدی، ممکن است من ندیده باشم و باشد ولی متأسفانه نتوانستم پیدا بکنم در کتاب‌های فقهی که راجع به این بحث... یعنی رابطه قضا با این‌ها. از این جهت باید به عنوان یک شروع، ما شروع بکنیم ان شاء الله اگر هم شما... مخصوصاً این بحث را مطرح کردم که ببینید - این چند روز، قهراً این بحث حداقل یک هفته‌ای مهمان ما است - در این رساله‌ها و این مسائل‌ها، کتاب‌ها حتّی در نرم افزارها ببینید راجع به این بحث‌ها، راجع به هیئت منصفه حدس می‌زنم، یک بحث‌هایی شده باشد که ماهیتش چیست. اما رابطه قضا... و می‌دانید که خیلی مهم است. ما نمی‌خواهیم صرفاً بحث مفهومی بکنیم، می‌خواهیم بحث حکمی بکنیم که آیا این‌ها ماهیت قضای شرعی را دارد، با همان شرایط و همان هنجارها یا نه این‌ها اصلاً یک ماهیت دیگری دارد. اگر ماهیت دیگری دارد، چه ماهیت دیگری دارد؟ من دوست دارم امشب هیچ مطالعه نکنید، فقط یک نیم ساعتی روی همین بحث فکر بکنید، بعداً هم بروید روی این دستگاه‌هایی که دارید نرم افزارها، ببینید چیزی می‌توانید داشته باشید، فردا بیاورید ممنون می‌شوم.

الحمد لله رب العالمين.